

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تذکر دو نکته مهم

عرض کردیم که یکی از معانی «اصل» در این مسأله‌ی لزوم بیع؛ «استصحاب» است. چند بیان و تقریر را برای استصحاب ذکر کردیم. تذکر دو نکته در اینجا ضروری است.

نکته اول

نکته اول این است که مقصود ما از جریان اصل، بعنوان یک شبهه‌ی حکمیه کلی است. یعنی وقتی یک معامله داشته باشیم، مثل بیع و هیچ دلیلی از نظر شرعی بر لزوم این بیع نداشته باشیم و بعنوان یک شبهه حکمیه کلی شک کنیم که آیا بیع در شریعت اسلام لازم است یا لازم نیست، اینجا می‌خواهیم استصحاب را بعنوان یک اصل حکمی جاری کنیم. مثال واضحتر؛ در این معاملات جدید است. مثلاً عقد بیمه، یک معامله جدید است. در این معاملات جدید بعد از اینکه صحت معامله را اثبات کردیم، اگر از نظر حکم کلی لزوم و عدم لزوم شک کنیم، که آیا بیمه بنحو کلی لازم است یا لازم نیست، اینجا استصحاب جاری است. و الا ما نمی‌خواهیم از استصحاب بعنوان یک اصل موضوعی استفاده کنیم. نمی‌خواهیم بگوییم این معامله قبلاً لازم بوده، الان شک می‌کنیم آیا لازم است یا نه، استصحاب لزوم کنیم. بعنوان یک اصل جاری در موضوع و شبهه موضوعیه مطرح نیست. در کلی بیع می‌گوییم هر بیعی مفید ملک است، اگر شک کنیم که بعد از تحقق فسخ، آیا ملک از بین رفت یا از بین نرفت، اینجا استصحاب بقاء ملک یا بقاء عقد را جاری کنیم.

نکته دوم

نکته دوم این که اکثر تقریباتی که برای استصحاب بیان کردیم، عنوان اصل مثبت را پیدا کرد. مثلاً گفتیم می‌دانیم بیع مفید ملکیت است، حال اگر یکی از آن دو «فسخ» را بگوید، شک می‌کنیم که آیا ملکیت باقی است یا باقی نیست؟ بقاء الملك بعد الفسخ را استصحاب می‌کنیم. گفتیم اگر بخواهیم با این اصل، لزوم را اثبات کنیم، اصل مثبت می‌شود. لزوم، یک عنوان غیر شرعی است. اگر شما بخواهید با أصالة بقاء الملك، لزوم را اثبات کنید، اصل مثبت می‌شود.

تفصیل مرحوم شیخ(ره) در اصل مثبت و نقد آن

مرحوم شیخ انصاری(ره) در اصل مثبت یک تفصیلی داده و در حقیقت از کبرای «عدم حجیت اصل مثبت»، یک مورد را استثنا کرده است. ایشان فرموده در جایی که واسطه، واسطه خفی باشد، یعنی اثر برای واسطه است، اما اینقدر این واسطه ضعیف و مخفی است که عرف اثر برای واسطه را اثر برای ذی الواسطه می‌داند، در چنین مواردی اصل مثبت مانعی ندارد. مثل اینکه اگر کسی وضو یا غسلی را انجام داد، بعد از وضو یا بعد از غسل شک کند که آیا مانعی در بدن او بوده یا نه؟ اینجا عدم وجود حاجب و مانع را استصحاب می‌کند و با این استصحاب می‌گوید غسل یا وضو صحیح است.

صحت وضو و غسل، اثر برای عدم حاجب است. مستصحاب، عدم الحاجب است، می‌گوییم دو روز پیش که در بدن در حین غسل یا وضو حاجبی نبوده، عدم حاجب را استصحاب می‌کند. نتیجه این استصحاب عدم حاجب، صحت غسل و وضو است. می‌گویند این مانعی ندارد، و لو اینکه اصل مثبت است، اصل عدم وجود حاجب، مثبت است. زیرا صحت وضو و غسل، اثر رسیدن آب به بدن است. اگر آب به بدن رسیده باشد می‌گوییم وضو درست است، اگر نرسیده باشد صحیح نیست. می‌گویند چون این واسطه، واسطه خفی است، یعنی عرف این را اثر برای خود عدم الحاجب هم می‌داند، این صب الماء الی البشرة واسطه است، اما این اثر را اثر برای ذی الواسطه هم تلقی می‌کنند. حال آیا در اینجا هم می‌شود چنین حرفی را بزنیم؛ بگوییم بقاء الملک را استصحاب می‌کنیم، قبلاً بصورت متیقن ملکی بوده، بعد از فسخ شک می‌کنیم آیا ملک هست یا نه؟ بقاء ملک را استصحاب می‌کنیم. آنگاه بگوییم لازمه‌ی این بقاء ملک لزوم معامله است. آیا اینجا اصلاً بحث واسطه مطرح می‌شود؟ اصلاً اینجا واسطه نیست. لذا تفصیل مرحوم شیخ(ره) بین واسطه خفی و جلی – صرف نظر از اینکه در اصول ان شاء الله خواهیم گفت که این تفصیل درست نیست، اما – اگر کسی قائل شد که دلیل استصحاب، روایات است و روایات هم فقط در دایره تعبّد می‌تواند کار ساز باشد، روایات فقط آثار تعبدی را بار می‌کند، اما آثار عادی یا عقلی را بار نمی‌کند، اینجا خود لزوم، اثر عقلی برای بقاء الملک است. بحث واسطه اصلاً به هیچ وجهی در اینجا مطرح نیست.

فرمایش مرحوم آخوند(ره) در اصل مثبت و نقد آن

مرحوم آخوند(رض) در کفایه بعد از اینکه کلام شیخ(ره) را بیان می‌کند، استثناء دیگری را بر اصل مثبت وارد کرده است. ایشان فرموده در جایی که مسئله علت و معلول در کار است، یا مسئله متضایفین در کار است، اینجا اصل مثبت اشکال ندارد. مثلاً اگر شما شک دارید که علت باقی است یا نه؟ بقاء العلة را استصحاب می‌کنید. بگوید با بقاء العلة معلول هم باقی است. عقلاً اگر علت باشد معلول هست، می‌گویند مانعی ندارد. در متضایفین می‌دانیم که زید، پدر عمرو بود و حیات داشت، الان شک می‌کنیم أبوت باقی است یا نه؟ بقاء أبوت را استصحاب می‌کنیم. این استصحاب، بنوّت زید نسبت به عمرو را ثابت می‌کند. حالا به این بیان بگوییم قبلاً یقین داشتیم که زید، پدر عمرو بوده، به یک علتی شک می‌کنیم که آیا واقعا این أبوت هست یا نیست؟ بقاء أبوت را استصحاب می‌کنیم، این اثبات می‌کند بنوّت عمرو را نسبت به زید.

مرحوم آخوند(ره) اصل مثبت را در «علت و معلول» و «متضایفین» پذیرفته است. آیا ما اینجا می‌توانیم بگوییم بقاء الملک، علت برای لزوم است؟ یا از راه علیّت و معلولیّت و یا بگوییم این دو ملازم با یکدیگر هستند، مادامی که بیع هست، بیع علت است برای این دو؛ هم ملک و هم لزوم. اگر گفتیم بقاء الملک، علت برای لزوم است، اینجا طبق مبنای مرحوم آخوند(ره) که اصل مثبت در جایی که بین مستصحب و نتیجه‌ای که می‌خواهیم از استصحاب بگیریم، رابطه علی و معلولی باشد، جریان پیدا می‌کند. اما واقع امر این است که بقاء ملک، علّت برای لزوم نیست.

در جایی که یک ملکیت جایز هست، در ملکیت جایز، فرض کنیم بایع خیار فسخ دارد. اگر مشتری بعد از ده بیست روز شک کرد که این بایع از خیار فسخش استفاده کرده یا نکرده؛ بقاء ملک را استصحاب می‌کند. اما باز لزوم معامله اثبات نمی‌شود. ما

نمی‌توانیم بگوییم بقاء ملک، علت لزوم است. بقاء ملک عین لزوم نیست، بلکه ملک، اعمّ از ملک لازم و ملک جایز است. حتی در فرضی که در یک معامله جایز، کسی معامله خیاری کند، و مثلاً برای خودش بیست سال خیار شرط قرار می‌دهد، معامله در طول این بیست سال جایز است، ملک باقی است اما لزوم هم در کار نیست. پس بقاء الملک؛ نه عین لزوم است، چون اعم از لزوم و جواز است، و نه علت برای لزوم است. همانطور که لزوم یک امر اعتباری است و دلیل جداگانه می‌خواهد، جواز هم یک امر اعتباری است و دلیل جداگانه می‌خواهد. نفس ملک، دلالت ندارد. پس در این بحث؛ نه تفصیل مرحوم شیخ (ره) و نه کلام مرحوم آخوند (ره) جریان ندارد. و معلوم شد که این اشکال، اشکال واردی است و این اصل، اصل مثبت است.

فرمایش و نظر استاد در اصل مثبت

نکته دیگر اینکه ممکن است در اصل مثبت بگوییم آن آثار عقلی که شارع هم بر آنها صحّه گذاشته و مورد قبول شارع هم قرار گرفته، اثبات اینها با اصل مثبت اشکالی ندارد. بعبارة آخری؛ کسانی که می‌گویند اصل مثبت حجیت ندارد، دلیلشان چیست؟ دلیلشان این است که؛ استصحاب یک دلیل تعبدی است. شارع فقط در دائره تعبد قدرت مانور دادن دارد. اما اثر عقلی، ملاک عقلی را می‌خواهد. با استصحاب که دلیل تعبدی است، نمی‌شود اثر عقلی را اثبات کرد. حال ما اینطور بگوییم که آثار عقلیه دو نوع است؛ یک آثار عقلیه محضه داریم، مثل باب علت و معلول، و یک آثار عقلی داریم که شارع هم حکم به صحت آنها کرده و آنها را پذیرفته است. مثلاً «لزوم»، یک اثر عقلی است، «جواز»، یک اثر عقلی است، اما شارع هم اینها را تلقی به قبول کرده است.

یعنی ما هم لزوم عقلی داریم و هم لزوم شرعی داریم، هم جواز عقلی داریم و هم جواز شرعی داریم. یعنی با هم متفق هستند نه اینکه مختلف باشند. دقت کنید؛ در خود عقد، می‌گویید یک عقد شرعی داریم و یک عقد عقلایی داریم. یا در بیع، یک بیع شرعی داریم و یک بیع عقلایی داریم. آیا در این گونه آثار، که شارع هم پذیرفته، استصحاب جریان ندارد؟ وقتی ما در شریعت یک چیزی بنام لزوم داریم، یعنی شارع هم لزوم را قبول کرده و می‌گوید لزوم که از آثار عقلیه عقد است، من هم آن را می‌پذیرم. به نظر ما این حرف بعید نیست. پس اگر یک اثر عقلی باشد که شارع هم آن را تایید کرده، اینجا بگوییم استصحاب این اثر را اثبات می‌کند، «لزوم عقد» یک اثر عقلی است که شارع تایید کرده است. به نظر من این حرف، کلام خوبی است. که اگر یک اثر عقلی باشد که اثر عقلی محض نیست، بلکه شارع هم آن را تایید کرده است، این اثر عقلی اثبات می‌شود. کسانی که می‌گویند اصل مثبت حجیت ندارد، دلیل آنها این مورد را شامل نمی‌شود. آن دلیل می‌گوید علت این که اصل مثبت حجیت ندارد این است که دلیل حجیت استصحاب، روایات است. روایات فقط در دائره تعبد می‌تواند اثر کند، روایات در آثار عادی و عقلی، قدرت نفوذ ندارد. می‌گوییم باشد، اما اگر یک اثر عقلی یا حتی آثار عادی باشد که شارع آن اثر را پذیرفته، اینجا اثبات این اثر با اصل مثبت مانعی ندارد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.